

زندگی روی سیارهٔ ما

آنچه خود شاهد آن بوده‌ام و تصویری از آینده

دیوید اتنبرو

با همکاری

جانی هاگز

ترجمهٔ سید علیرضا نباتی



کتاب کلام‌پستی

- سرشناسه : اتنبورو، دیوید، ۱۹۲۶ - م.
Attenborough, David
- عنوان و نام پدیدآور : زندگی روی سیاره ما: آنچه خود شاهد آن بوده‌ام و تصویری از آینده / دیوید اتنبورو با همکاری جانی هاگز؛ ترجمه سید علیرضا نباتی، تهران: کتاب کولهپشتی، ۱۴۰۰.
- مشخصات نشر : ۲۷۲ ص: مصور.
- مشخصات ظاهری : شابک : 978-600-461-490-0
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
- یادداشت : عنوان اصلی: A Life on Our Planet: My Witness Statement and Vision for the Future, 2020.
- موضوع : اتنبورو، دیوید، ۱۹۲۶ - م.
Attenborough, David
- موضوع : حفاظت محیط زیست
Environmental protection
- موضوع : هاگز، جانی
Hughes, Jannie
- شناسه افزوده : نباتی، علی‌رضا، ۱۳۵۵ - مترجم
TC۱۷۰
- شناسه افزوده : رده‌بندی کنگره
۳۳۳/۷۲
- شناسه افزوده : رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی : ۸۴۱۰۶۷۳



کتاب کوله‌پشتی

زندگی روی سیاره‌ما

دوید اتنبرو

با همکاری جولی هاکر

ترجمه سید علیرضا نبانی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۱-۴۹۰-۰

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

ویراستار: حسن نوروزی

صفحه‌آرا: آتلیه کوله‌پشتی

طراح جلد: احمد شهبازی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۴۸۱۰ - ۶۶۵۹۷۶۱۳

پست الکترونیک: koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲-۱۰۴

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	مقدمه: بزرگ‌ترین اشتباه ما
۱۳	بخش اول: آنچه خود شاهد آن بوده‌ام
۹۵	بخش دوم: آنچه در پیش رو داریم
۱۱۱	بخش سوم: تصویری از آینده
۱۹۵	جمع‌بندی: بزرگ‌ترین فرصت برای ما
۲۰۳	تصاویر
۲۱۸	واژه‌نامه
۲۳۷	تقدیر و تشکر
۲۴۰	توضیح و منبع تصاویر
۲۴۴	توضیح شماره‌ها

شهر پریپات^۱ در اوکراین هیچ شباهتی به جاهایی که تاکنون رفته‌ام ندارد. این شهر جایی است که ناامیدی در اوج، موج می‌زند!

روی پوست شهر به‌غایت دلپذیر به‌نظر می‌رسد؛ تعدادی خیابان، چند هتل، یک میدان، یک بیمارستان، چند پارک مجهز به شهر بازی، یک اداره پست مرکزی و یک ایستگاه راه‌آهن. همچنین این شهر تعدادی مدرسه و استخر شنا، کافه و بار، یک رستوران لب رودخانه، تعدادی فروشگاه، سوپرمارکت و سالن پیرایش مو، یک سالن تئاتر و یک سالن سینما، یک تالار رقص، تعدادی ژیمنازیوم و یک استادیوم فوتبال با یک پیست دوومیدانی دارد. این‌طور بگوییم: این شهر هر چیز خوشایندی را که ما انسان‌ها به وجود آورده‌ایم تا برایمان یک زندگی آکنده از رفاه و خشنودی به ارمغان بیاورد، داراست؛ همه عناصر یک گاه‌هایی که خانه خود کرده‌ایم.

دورتادور مرکز فرهنگی و تجاری شهر را آپارتمان‌ها محاصره کرده‌اند. این شهر ۱۶۰ برج دارد که در زوایای معینی نسبت به شبکه راه‌ها ساخته شده‌اند و قطعاً فکر خوبی پشت آن نهفته است! هر آپارتمان بالکن خودش، و هر برج سالن لباس‌شویی خودش را دارد. ارتفاع بلندترین برج شهر به‌اندازه یک ساختمان تقریباً ۲۰ طبقه است و تاجی بزرگ از چکش و داس آهنی - که نشانی از آفریدگاران این شهر است - در بالای هر برج جا خوش کرده است.

پریپات توسط اتحاد جماهیر شوروی و در یک دوره پررونق ساخت‌وساز در دهه ۱۹۷۰ ساخته شد. این شهر موطن طراحی‌شده و بی‌نقص تقریباً ۵۰ هزار نفر بود؛ مدرن‌ترین آرمان‌شهری که برازنده برجسته‌ترین مهندسان و دانشمندان بلوک شرق به‌همراه خانواده‌های جوانشان بود. فیلم‌های آماتوری باقی‌مانده از اوایل دهه ۱۹۸۰، مردمان این شهر را در حالی نشان می‌دهند که لبخند بر لب، باهم اختلاط کرده و در

بلوارهای عریض کالسکه بچه‌ها را هل می‌دهند، در کلاس‌های باله شرکت می‌کنند، در استخرهایی در اندازه استخرهای المپیک شنا کرده، و در رودخانه قایق‌سواری می‌کنند.

با این حال، امروز کسی در پریپات زندگی نمی‌کند. دیوارها در حال فروریختن، پنجره‌ها در حال خرد شدن، و سردری‌ها در حال فروپاشی‌اند. وقتی در میان ساختمان‌های تاریک و خالی مشغول کندوکاو هستم، باید مراقب باشم که پایم را کجا می‌گذارم. در آرایشگاه‌ها صندلی‌ها به پشت روی زمین افتاده‌اند و دوروبرشان را دستگاه‌های فرزنی غبارگرفته، و آینه‌های شکسته در بر گرفته‌اند. لوله‌های فلورسان از سقف سوپرمارکت‌ها آویزان‌اند. پارکت‌های کف تالار شهر از جای خود درآمده‌اند و پلکان مرمری باشکوه آن فرو ریخته است. کتاب‌های تمرین در کف کلاس‌های مدارس پخش و پلا شده‌اند و روی هر صفحه نمره‌ای با خطی زیبا با الفبای سیرلیک و جوهر آبی به چشم می‌خورد. استخرها را خالی از آدم‌ها می‌بینم. پایه کاناپه‌ها در آپارتمان‌ها به زمین افتاده‌اند و کفش‌ها پوسیده است. تقریباً همه چیز بی حرکت است، متوقف. اگر هم شبح باد چیزی را بجنباند، فقط باعث وحشت من می‌شود!

هر بار که از یک ورودی جدید وارد می‌شوید، نبود آدم‌ها بیشتر و بیشتر به چشم می‌آید.

غایب بودن آدم‌ها، حاضرترین واقعیت موجود در این شهر است! پیش‌تر نیز از تعدادی شهر پسانسانی مثل پُمپنی^۱، آنگور وات^۲ و ماچوپیکو^۳ بازدید کرده‌ام، ولی چیزی که در این شهر توجهتان را به متروکه بودن غیرطبیعی شهر جلب می‌کند، طبیعی بودن شهر است! ساختار و تجهیزات شهر به قدری آشنا هستند که درجا می‌فهمید که استفاده نکردن از آنها نمی‌تواند فقط ناشی از گذر ایام باشد. پریپات مکانی است که ناامیدی در اوج خود قرار دارد، زیرا هر چیزی، از تابلوی اعلاناتی که دیگر کسی به آن

1. Pompei

2. Angkor Wat

3. Machu Picchu

نگاه نمی‌کند، تا خط‌کش‌های محاسباتی متروکه در کلاس‌های علوم، تا پیانوی شکسته در گوشه بار، همه و همه یادآور این قابلیت بشر است که ممکن است هر چیزی را که به آن نیاز دارد و برای خود می‌اندوزد، از دست بدهد. فقط ما انسان‌ها در روی زمین، این قدرت را داریم تا دنیاهایی را خلق، و بعد آنها را نابود کنیم!

در آوریل سال ۱۹۸۶، رآکتور شماره ۴ نیروگاه اتمی ولادیمیر اولریخ - که امروزه همگان آن را با نام «چرنوبیل» می‌شناسند - منفجر شد. این انفجار نتیجه طراحی نامناسب و خطای انسانی بود. طراحی رآکتورهای چرنوبیل نواقصی داشت و اپراتورهای این رآکتورها از این نقص‌ها خبری نداشتند و علاوه بر آن، با بی‌ملاحظگی کار می‌کردند. چرنوبیل در نتیجه اشتباهات منفجر شد؛ توضیحی که بیشتر از هر چیز دیگر از انسان‌ها می‌شنویم.

در نتیجه این انفجار، مقدار قابل‌توجهی ماده رادیواکتیو - که مقدار آن چهارصد برابر مواد رادیواکتیو بمب‌های هسته‌ای و ناکازاکی بود - به همراه بادهایی قوی به بخش وسیعی از اروپا گسیل شد. این مواد با باران و برف از آسمان به زمین نازل، و وارد خاک و آبراه‌های کشورهای زیادی شدند و سرانجام راه خودشان را به زنجیره غذایی باز کردند. هنوز هم بر سر تعداد مرگ‌های زودرس ناشی از این انفجار مناقشه وجود دارد اما تخمین زده می‌شود که تعداد قربانیان صدها هزار نفر باشد.

بیشتر مردم حادثه چرنوبیل را پرهزینه‌ترین فاجعه زیست‌محیطی تاریخ عنوان کرده‌اند، ولی درواقع این گفته صحیح نیست و از چیز دیگری پرده‌برداری شده و می‌شود که می‌توان در هر نقطه‌ای از این جهان، و در تک‌تک روزهای مدت مدیدی از قرن اخیر، متوجه آن شد. این اتفاق نیز در نتیجه طراحی ناقص و خطاهای انسانی رخ می‌دهد. این اتفاق فقط حادثه‌ای از روی بدشانسی نیست، بلکه فقدان آسیب‌زننده احتیاط و فهم است؛ موضوعی که در هر کاری که انجام می‌دهیم اثرگذار است. این اتفاق فقط با یک انفجار ساده شروع نشده، بلکه شروعی آرام داشته است، پیش از آنکه کسی متوجه آن شود. این اتفاق برآیند علل گوناگونی است؛ عللی سراسری و پیچیده. این خرابی را نمی‌توان فقط با استفاده از یک ابزار ردیابی کرد. صدها مطالعه در جهان

روی این امر صحه گذاشته که این اتفاق هنوز هم در جریان است. اثراتی که این فاجعه به بار خواهد آورد، بسیار بسیار شدیدتر از آلودگی خاک و آب در چند کشور بدشانس است و ممکن است سرانجام آن، ناپایداری و فروپاشی هرچیزی باشد که به آن اتکا داریم.

آری، تراژدی واقعی زمان ما این است: کاهش گرداب‌وار تنوع زیستی بر روی سیاره ما. رونق حقیقی زندگی در روی این سیاره مستلزم تنوع زیستی وسیع است. این سیاره فقط زمانی می‌تواند به شکل کارآمد به کار خود ادامه دهد که میلیاردها تک‌ارگانیسم مختلف بهترین استفاده را از هر منبع و فرصتی که با آن مواجه می‌شوند بکنند و میلیون‌ها گونه، هدایتگر جریان‌هایی از زندگی باشند که آن چنان در هم تنیده شده‌اند که حافظ همدیگرند. هرچقدر تنوع زیستی بیشتر باشد، زندگی روی زمین، از جمله زندگی خود ما، امن‌تر خواهد بود. با این حال، با این سبک زندگی ما انسان‌ها روی زمین، تنوع زیستی عملاً در حال کاهش است.

همه ما سزاوار سرزنش هستیم، ولی نه به واسطه خطاهای خودمان، چراکه فقط در همین چند دهه اخیر به این فهم رسیده‌ایم که همگی با به آن دنیای انسانی گذاشته‌ایم که همیشه خدا ذاتاً ناپایدار بوده است؛ ولی حالا که این موضوع را می‌دانیم، باید دست به انتخاب بزنیم. می‌توانیم زندگی سرشار از شادی خودمان را ادامه دهیم، تعداد اعضای خانواده‌هایمان را زیاد کنیم و خودمان را سرگرم پیشه‌های بی‌غل و غش جامعه مدرن خودساخته‌مان کنیم، که این انتخاب همان بی‌توجهی به فاجعه‌ای است که در آستانه در منظر ماست؛ یا اینکه می‌توانیم تغییر کنیم.

این انتخاب با یک انتخاب سراسر ساده تفاوت زیادی دارد. هرچه باشد، فقط انسان است که به چیزهایی که می‌داند محکم چنگ زده و ول کن نیست، و در مورد چیزهایی که نمی‌داند یا بی‌خیال می‌شود یا از آن می‌ترسد! اولین چیزی که مردم پریپات هر روز صبح به‌هنگام کنار زدن پرده‌های آپارتمان‌شان به چشمشان می‌خورد نیروگاه هسته‌ای غول‌پیکری بود که قرار بود روزی زندگی‌شان را نابود سازد! اکثر ساکنان آن شهر در آن نیروگاه کار می‌کردند و بقیه مردم هم برای امرار معاش متکی به

کسانی بودند که در آنجا کار می‌کردند. افراد زیادی خطرات زندگی تا آن حد نزدیک به این نیروگاه را درک کرده بودند ولی تردید دارم که آیا کسی تصمیم گرفته بود رآکتورها را خاموش کند یا نه! چراکه چرنوبیل مطاعی گران‌بها را برای آنها به ارمغان آورده بود: **زندگی راحت!**

امروزه همه ما مردمان پریبیات هستیم. ما در سایه فاجعه‌ای که خودمان آن را به وجود می‌آوریم به زندگی راحت‌مان ادامه می‌دهیم. این فاجعه به واسطه چیزهای خیلی زیادی که داشتن چنین زندگی راحت و توأم با آسایش را برایمان مقدور کرده‌اند در حال وقوع است و کاملاً طبیعی است که تا زمانی که دلیلی متقاعدکننده برای ترک این کار، و برنامه جایگزینی برای آن نداشته باشیم، همین راه را ادامه دهیم و من هم درست به همین دلیل این کتاب را می‌نویسم.

دنیای طبیعی در حال محو شدن است. شواهد این امر در اطراف واکنواف قابل مشاهده است. این اتفاق در طول عمر من رخ داده است و من با چشم‌های خودم آن را دیده‌ام. این اتفاق به ناپودی همه ما خواهد انجامید. ولی هنوز برای خاموش کردن این رآکتور وقت داریم، و راه جایگزین مناسب نیز وجود دارد.

این کتاب داستان نحوه رسیدن ما به این نقطه است: به این بزرگ‌ترین اشتباهمان؛ و اینکه اگر همین حالا اقدام کنیم، چگونه می‌توانیم جبران کنیم.